

حدیث احمد خوش خو

بجٹی در پیغمبر شناسی مولانا در مثنوی

درآمد موضوع

قرآن و حدیث، دو گنجینه سرشار در الهام بخشی و اندیشه ورزی بسیاری از شاعران فارسی محسوبند. در نتیجه انس و الفت با قرآن است که حافظ، داشته‌های خود را «همه از دولت قرآن» می‌داند. ارتباط مولانا با قرآن و نقل آیات و روایات بسیار در مثنوی چنان است که این کتاب را «قرآن در زبان پهلوی» خوانده‌اند.^۱ البته، پیشاپیش بگوییم که این نوشته صرفاً به دنبال نشان دادن آیات و روایات در مثنوی نیست؛ چه، این کار را دیگران کرده‌اند؛ اما بی‌راه هم نیست برای ورود به بحث خود، اشاره کنیم که در مثنوی بیش از ۲۰۰۰ آیه از قرآن کریم به صورت اقتباس و اشاره و الهام و تضمین به کار رفته است که پرداختن به آنها، خود کتابی مفصل و مفید را پدید آورده است.^۲ همچنین، در مثنوی به بیش از ۶۰۰ حدیث و روایت نیز به صورت کامل یا اقتباس و اشاره استناد شده است.^۳

می‌دانیم جلال‌الدین محمد بلخی، معروف به مولوی و مولانا (۶۰۴ - ۶۷۲ هـ. ق)، پیش و بیش از آنکه شاعر باشد، عارفی یگانه است و پیش از آنکه به جرگه عارفان درآید، فقیهی مجتهد و صاحب فتوایی پرنفوذ و دارای مدرسه و شاگردان بسیار و محل مراجعه مردم و جویندگان علم بود. در کنار این دانش وسیع و آشنایی عمیق، ذوق سرشار شاعری و دریافت‌های کم‌نظیر هنری از هر موضوع و مطلب و نیز شهود و الهامات غیبی که در نتیجه ریاضت‌ها و خودسازی‌های شخصی حاصل کرده بود، از وی انسانی شگفت و عمیق و دین‌شناس و البته بسیار دیندار و عاشق خوبی و زیبایی ساخته بود. در نگاه مولوی، جهان پر از خوبی و زیبایی است - هر چند بر بدی‌ها و پلیدی‌های آن نیز آگاه است -؛ در چشم او، دنیا پر از شگفتی هم هست و انسان، شگفت‌انگیزترین موجود و مخلوق خداوند به حساب می‌آید و پیامبر اسلام (ص) با ویژگی‌های خلقی و خلقی خود، شگفت‌ترین و

دکتر منوچهر جوکار*

چکیده

نه مثنوی معنوی کتاب تفسیر و حدیث و سیره است و نه مولوی در مقام پرداختن به این موضوعات؛ در عین حال، این کتاب شعر، گنجایش وسیعی در پرداختن به موضوعات یادشده دارد و بویژه، جلوه‌گاه جنبه‌ها و جوانب گوناگونی از شخصیت، رفتار و گفتار پیامبر اسلام (ص) است. در این میان، تأکید مولوی بر جنبه‌های بشری شخصیت پیامبر، آن هم با رویکردی اخلاقی و آموزشی و به دور از کلیشه‌های رایج، از آن حضرت چهره‌ای درخور تأسی ارائه کرده است که برای همه انسان‌ها و در همه دوران‌ها بسیار مغتنم و خواستنی است. از جمله موضوعات مربوط به شخصیت بشری پیامبر، که در مثنوی بازتاب دارند و ما در این مقاله بدانها پرداخته‌ایم، مهربانی و مدارای نبوی، عشق و احترام پیامبر نسبت به زن و شادمانی و زیبایی دوستی آن حضرت است. **واژه‌های کلیدی:** محمد، احمد، مصطفی، عشق، مهربانی، زیبایی، مثنوی.

شگفتی‌سازترین آنهاست. تأکید بر جنبه‌های بشری شخصیت پیامبر و بیان هنرمندانه و عاشقانه این جنبه‌ها، از ویژگی‌های کلام مولوی در خصوص پیامبر است که ما در این مقاله به دنبال تبیین آن هستیم.

مثنوی و نام‌های پیامبر

مولوی در برخی حکایت‌ها و در فحوای هر مطلبی که اقتضا می‌کرده است، از رفتار و گفتار پیامبر اکرم (ص) یاد کرده و با تسلطی که بر حدیث و سیره و تاریخ اسلام داشته، بسیاری از سوانح و وقایع زندگی آن حضرت را در مثنوی آورده است. حضور پیامبر در مثنوی چندان پُررنگ است که می‌شود چهره ایشان را از منظر مولوی و در آئینه مثنوی ملاحظه و ترسیم کرد. به واقع، پیامبر اسلام در مثنوی مظهر مهر و رحمت و تجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها و حجت بی‌نظیر خداوند و انسان کامل واصل خداگونه‌ای است که مولانا همه عمر در جست‌وجوی اوست. برای نشان دادن این چهره در مثنوی و همچنین ملاحظه میزان علاقه مولانا نسبت به ایشان، پیش از خواندن شعرهای مثنوی و دیدن برخی احادیث مربوطه، بی‌راه نیست به نام‌های آن حضرت که مولوی در مثنوی به کار برده است، توجه کنیم؛ چرا که به لحاظ عاطفی و حسی و معنایی، هر کدام از این نام‌های مبارک، باری از معنا و معرفت را برای شاعر به همراه داشته و نیز، هر یک بیانگر جنبه‌ای از جوانب وجودی آن حضرت بوده و شاعر با کاربرد هر کدام، تصویر و تصویری خاص از رفتار و گفتار پیامبر اراده و ترسیم کرده است و به طور قطع، در کاربرد هر یک از آنها حس و حالی داشته که تا حدودی به خواننده نیز منتقل می‌شود. مولوی در جاهای مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، از پیامبر اسلام (ص) با نام‌ها و لقب‌هایی چون پیغمبر، پیغامبر، پیامبر، رسول، نبی، مصطفی، محمد، احمد، صدرالصدور... یاد کرده است. در کمتر

کتاب شعری از شاعران بزرگ ما به اندازه مثنوی، با این گستردگی و فراوانی نام پیامبر اکرم (ص) به کار رفته است و می‌دانیم که این مسئله غیر از استناد مستقیم و غیرمستقیم به احادیث آن حضرت در یک متن است؛ یعنی ممکن است در کتابی به احادیث فراوانی اشاره شده باشد، اما به طور مستقیم، کمتر نامی از پیامبر برده شده باشد. تفصیل حضور نام‌ها و لقب‌های پیامبر اسلام (ص) در عناوین و مباحث و بیت‌های شش دفتر مثنوی بدین شرح است: در دفتر اول ۱۴ عنوان به پیامبر اختصاص دارد و در ۳۲ تکبیت نیز یکی از نام‌ها و لقب‌های ایشان آمده است؛ در دفتر دوم ۱۱ عنوان و ۱۶ تکبیت، در دفتر سوم ۱۲ عنوان و ۱۹ تکبیت، در دفتر چهارم ۸ عنوان و ۲۰ تکبیت، در دفتر پنجم ۲ عنوان و ۲۰ تکبیت و بالاخره در دفتر ششم ۱۳ عنوان به آن حضرت اختصاص داده شده و در ۲۷ تکبیت نیز از ایشان نام برده شده است (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۹۴۸-۹۸۰).

مولانا با این کار، گویی خواسته است عطر حضور نبوی را از دفتر اول تا ششم مثنوی پیراکند و مشام جان خود و شنوندگان و خوانندگان را سرمست سازد؛ نه تنها با سخنان آن حضرت، بلکه با یادکرد نام‌ها و لقب‌هایش!

درخصوص نام‌ها و لقب‌های پیامبر در مثنوی، به نکات جالبی می‌رسیم؛ به طور مثال، به نظر می‌رسد «مصطفی» - که بیش از ۵۰ بار به کار رفته - بیانگر نوعی صمیمیت و دوستی و حاکی از وجود رابطه حسی و عاطفی عمیق میان شاعر و وجود مبارک پیامبر اسلام (ص) بوده باشد؛ چنان که در بیشتر مواردی که از ایشان با این لقب یاد کرده است، این گونه تلقی می‌شود؛ نمونه را:

- پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی ست

مصطفی فرمود: دنیا ساعتی ست (۱۱۴۲/۱)^۴

- مصطفی آمد که سازد همدمی

کلمینی یا حمیرا، کلمی! (۱۹۷۲/۱)

و نیز در داستان «یاری خواستن حلیمه - دایه پیامبر - از بتان برای یافتن پیامبر و...» اغلب از لقب «مصطفی» استفاده کرده و این لقب حس یک دایه/ مادر (حلیمه) نسبت به فرزند شیر خواره و گم‌شده (پیامبر) را بسی بهتر منتقل کرده است (ر.ک: ۹۱۵/۴ به بعد).

«محمد» (ص) نیز از نام‌های مورد علاقه مولانا است و از آنجا که پیامبر ۴ بار در قرآن به این نام خوانده شده و عمومیت و رواج بسیاری نزد مسلمانان دارد، مولانا اغلب هنگامی آن را به کار برده که خواسته است جامعیت و عظمت وجود آن حضرت را در مقابل دشمنان نشان دهد، یا مطلق بودن وجود ایشان را در هر زمینه و موردی پیش چشم و دل همگان قرار دهد:

- بو مُسَلِّم را لقب کذاب ماند

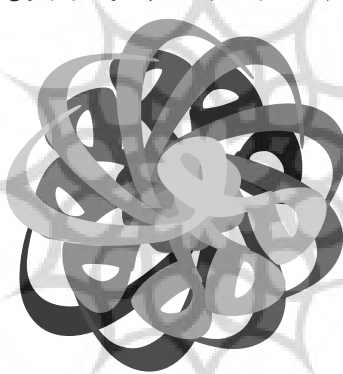
مر محمد را اولوالایاب ماند (۳۲۲/۱)

- با محمد بود عشق پاک جفت

بهر عشق او را خدا لولاک گفت (۲۷۳/۵)

اما چنین به نظر می‌آید که نام «احمد» در نظر

مولوی جلوه دیگری داشته و قداست و شکوهی ویژه را القا می‌کرده؛ لذا ۷۲ بار این نام شریف را در مثنوی به کار برده است (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۱۵۸). گویی در نظر او، این نام برای شخصیت پیامبر اکرم (ص) گویاتر، جامع‌تر و بامسماترین می‌نموده است و از آنجا که «احمد» افعال تفضیل است، افضلیت ایشان را در هر مورد و در هر زمینه و زمانی بر همگان نشان می‌دهد؛ در عین حال، جامعیت و رسالت عام آن حضرت را نیز همچون نام «محمد» در بردارد. «احمد» هر چند فقط ۱ بار در قرآن کریم آمده (صف: ۶)، در همین یک مورد نیز اهمیت فراوانی دارد که شاید در کاربرد وسیع آن در نزد مولانا بی‌تأثیر نبوده است. این آیه ناظر است بر بشارت عیسی (ع) به ظهور و آمدن شخصی به اسم «احمد». برخی احمد را مساوی و معادل «فارقلیط» گرفته‌اند؛ در حالی که «احمد» به معنی ستوده‌تر و پسندیده‌تر است و «فارقلیط» - که اصلاً واژه‌ای یونانی است - معادل تسلیت‌دهنده و آرامش‌دهنده (خرائلی، ۱۳۵۵: ۹۶). به هر حال، در آیه ۶ از باب ۱۶ انجیل یوحنا در خصوص این شخص تسلیت‌دهنده، از زبان مسیح (ع) آمده است: «اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگه دارید و من از پدر سؤال می‌کنم؛ او تسلی‌دهنده دیگری به شما عطا خواهد کرد که همیشه با شما می‌ماند...».



در آیه ۶ باب ۱۶ انجیل یوحنا نیز از زبان حضرت مسیح (ع) چنین آمده است: «من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است؛ زیرا اگر نروم، فارقلیط، یعنی احمد، نزد شما نیاید» (حسینی اصفهانی، ۱۳۴۵: ۷۹۳). در دو آیه نقل شده از انجیل، سه نکته مهم در خصوص پیامبر اسلام (ص) وجود دارد؛ یکی اینکه این تسلی دهنده، نامش «احمد» است (مقایسه شود با آیه ۶ سوره صف قرآن کریم)، دوم اینکه این شخص «همیشه با شما [مردمان] می ماند»، و سوم اینکه «اگر من [مسیح (ع)] نروم، احمد نزد شما نمی آید»، که در دو مورد اخیر بر رسالت عام و خاتمیت پیامبر اسلام تأکید شده است و به طور قطع، مولانا نیز با شناخت وسیعی که از دین مسیح و تاریخ ادیان داشته، بر این نکات واقف بوده و این آگاهی در میزان توجهش به نام مبارک «احمد» مؤثر بوده است.

یکی از مواردی که مولانا از نام «احمد» با شکوه و عظمت یاد می کند، هنگامی است که در ترجیح و عظمت و بزرگداشت دستگاه انبیا بر دولت و

حشمت پادشاهان سخن می گوید:

خوش بود پیغام های کردگار
 کوز سر تا پای باشد پایدار
 زان که بوش پادشاهان از هواست
 بارنامه انبیا از کبریاست
 از درمها نامشان بر می کنند
 نام احمد تا ابد بر می زنند
 نام احمد نام جمله انبیاست

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست (۱۱۰۲/۱ به بعد)

به علاوه، نام «احمد» برای مولوی چنان شامل و کامل بوده است که آن را «نام جمله انبیا» می داند و شریعت او را نیز شامل و دربرگیرنده همه شریعت های آسمانی پیش از او؛ از این روی، عشق ورزی مولانا به پیامبر اسلام، بر آید عشق او به آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی است. چند مورد دیگر از کاربرد این نام مبارک را در مثنوی نقل می کنیم:

- صدق احمد بر جمال ماه زد
 بلکه بر خورشید رخشان راه زد (۲۷۶/۵)
 - تا بماند جانت خندان تا ابد
 همچو جان پاک احمد با احد (۲۲۸/۱)
 - نام احمد چون حصار شد حصین
 تا چه باشد ذات آن روح الامین (۳۳۸/۱)
 - احمد ار بگشاید آن پر جلیل
 تا اید بیهوش ماند جبرئیل (۳۸۰۰/۴)

در پایان این بخش، برای اینکه کام جانمان بیشتر شیرین شود، برخی بیت های دیگر را که مستقیماً به خوی خوش نبوی اشاره دارند، نقل می کنیم؛ با یادکرد این نکته که مولانا همواره با نگاهی آموزشی و اخلاقی به نقل گفتار و کردار آن حضرت پرداخته و در بیشتر موارد نیز به خلق و خوی پسندیده ایشان به مثابه یک اسوه انسانی و اخلاقی تأکید کرده است؛ تعبیرهایی همچون: مصطفای قندخو، احمد خوش خو، صدق احمدی، خوی محمدی و... بیانگر وجود چنین نگاهی است:

در حضور مصطفای قندخو
 چون ز حد برد آن عرب از گفت و گو
 آن شه والتجم و سلطان عبس
 لب گزید، آن سرددم را گفت بس! (۲۰۸-۱/۴)
 هر که را دیدی ز کوثر سرخرو
 او محمدخوست با او گیر خو
 تا احب لله آیی در حسیب
 کز درخت احمدی با اوست سیب (۱۲۳۵-۶/۵)
 ... تا معیت راست آید، زان که مرد
 با کسی جفت است کو را دوست کرد
 این جهان و آن جهان با او بود
 وین حدیث احمد خوش خو بود (۷۴۵-۶/۵)

در این بخش، با نقل بیت هایی از مثنوی و احادیث مرتبط با آنها، جنبه هایی از گفتار و رفتار نبوی را به تماشا خواهیم نشست؛ اما برای گریز از تطویل و تفصیل و پرهیز از کلی گویی، دامنه کار را به موضوعات جزئی و خاص محدود کرده ایم تا امکان بررسی دقیق تر فراهم شود؛ از این روی، فقط به روایاتی پرداخته ایم که با یکی از موضوعات زیر در ارتباطند و این موضوعات، نسبتی هم با سلوک آن حضرت دارند و در عین حال، در متن مثنوی به شکلی به کار رفته اند؛ این موضوعات عبارتند از: رحمت و مدارا و مهربانی پیامبر، عشق و محبت و احترام پیامبر نسبت به زن، رعایت تناسب در انتخاب همدم و همسر، شادمانی و بهجت پیامبر، زیبایی و زیبایی دوستی پیامبر و عشق و محبت متقابل پیامبر و اصحابش.

همین جا به این نکته مهم هم اشاره می کنیم که مولانا، همچون دیگر عارفان و بلکه بیش از بسیاری از آنها، معمولاً آیات و روایات را بر مذاق و مشرب خود تأویل کرده و ما برای بهره مندی بیشتر، گاهی کوشیده ایم در برخی احادیث، فارغ از تأویل های خاص عرفانی او، به جنبه های دیگر معنایی و گاهی حتی به معنی ظاهری آنها نیز توجه کنیم.

رحمت و مدارا و مهربانی پیامبر

اشک خواهی، رحم کن بر اشکبار

رحم خواهی، بر ضعیفان رحم آر (۸۲۲/۱)

مصراع دوم این بیت بر حدیثی از پیامبر اکرم (ص) ناظر است که فرمود: «لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۷)؛ یعنی کسی که رحمتش به مردم نرسد، از رحمت حق محروم می گردد. دو حدیث دیگر تقریباً به همین مضمون در کتاب احادیث مثنوی و ذیل همین بیت از پیامبر نقل شده است. در حدیث اول، محبت آن حضرت، به عنوان یک پدر، نسبت به فرزندان و در این مورد نسبت به امام حسن (ع) را نشان می دهد؛ بویژه ابراز این علاقه مندی در حضور دیگران، هم موجب شگفتی آنها و هم بسی آموزنده بوده است. در حدیث دوم نیز همگان را به رحمت و مهربانی سفارش می کند و از گفتن سخنان قهرآمیز و تحقیرکننده و غیرمنعطف و سرسخت بودن برحذر می دارد.

حدیث اول: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، أَبْصَرَ النَّبِيَّ (ص)



يَقْبِلُ الْحَسَنَ (ع)، فَقَالَ أَنْ لِي عَشْرَةٌ مِنَ الْوَالِدِ مَا قَبِلْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّهُ مَنْ لَا يُرْحَمَ، لَا يُرْحَمُ: از ابوهیره نقل شده است که گفت: وقتی اقرع بن حابس خدمت پیامبر (ص) رسید و دید که حسن (ع) را می‌بوسد، [شگفت‌زده با افتخار] گفت من ده فرزند دارم و یک بار هم آنها را نبوسیده‌ام! پیامبر (ص) فرمود: کسی که اهل رحمت و مهربانی نباشد، از رحمت حق محروم می‌ماند.

حدیث دوم: «إِرْحَمُوا تُرْحَمُوا، وَ اغْفِرُوا يَغْفَرَ لَكُمْ. وَيَلُ لِقَمَاعِ الْقَوْلِ، وَيَلُ لِلْمُصْرَبِينَ الَّذِينَ يُصْرَبُونَ عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْمَلُونَ»: به دیگران رحم کنید تا به شما نیز رحم آورند. اهل آمرزش و گذشت باشید، تا خود نیز آمرزیده شوید. وای بر کسانی که سخنانشان قهرآمیز و تحقیرکننده است! وای بر کسانی که به آنچه کرده‌اند و می‌کنند، اصرار [بی‌جا] می‌ورزند!

مولانا، در دفتر دوم مثنوی و در ضمن حکایتی، قصد پیامبر (ص) از همراه شدن با منافقان برای دیدن مسجد ضرار را نه ناشی از فریب خوردن ایشان، بلکه به اقتضای مهربانی و مهرکشی آن حضرت می‌داند؛ چرا که او بر روی همه می‌خندید و درخواست هر کس را که ظاهری سپاسگزارانه داشت، اجابت می‌فرمود تا درسی برای همگان و از جمله خود منافقان باشد، وگرنه از سرّ ضمیر آنها به خوبی آگاه بود:

بر رسول حق فسون‌ها خواندند
رخش دستان و حیل می‌رانند
آن رسول مهربان مهرکیش
جز تبسم، جز بلی نآورد پیش
شکرهای آن جماعت یاد کرد
در اجابت قاصدان را شاد کرد...
می‌نمود آن مکر ایشان پیش او
یک به یک زان سان که اندر شیر مو
موی را نادیده می‌کرد آن لطیف
شیر را شاباش می‌گفت آن ظریف
راست می‌فرمود آن بحر کرم

بر شما من از شما مشفق‌ترم (۲۸۴/۲ به بعد)

به هر حال، این تاویل مولانا از کار و کردار پیامبر با منافقان، نشانگر مهربانی و مدارای ایشان و ظاهراً مبتنی است بر حدیث «أَنَا أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تَوَفَّى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَ دِينًا، فَعَلَى قِضَاؤِهِ، وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۶۶): من ولی و دوستدار مؤمنان هستم، بیش از آنکه آنان بر خودشان ولایت داشته و دوستدار خود باشند؛ از این روی، اگر مؤمنی بدهکار از دنیا برود، بازپرداخت بدهی او بر عهده من است؛ اما اگر ارثی از او بماند، به بازماندگانش می‌رسد.

پیامبر اکرم (ص) در حدیثی مسلمانان را به مهربانی و رحمت در حق سه گروه از مردمان توصیه کرده است. مولانا در بیتی به این حدیث اشاره می‌کند:

گفت پیغمبر که رحم آرید بر
جان من کانَ غَنِيًّا فَاتَّقَرَّ (۸۲۳/۵)

در این حدیث - چنان که خواهیم دید - پیامبر با رحمت و عطفیت شامل و از منظر انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فارغ از مؤمن بودن یا نبودن این سه گروه، چنین سفارش به مدارا و مراعات می‌کند: «إِرْحَمُوا ثَلَاثَةَ، غَنِيٍّ قَوْمٍ أَفْتَقَرَّ وَ عَزِيْزُ قَوْمٍ ذَلَّ وَ فُقِيْهٌ تِيْلَاعِبٌ بِه الْجُهَالِ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۱۵۷): بر سه نفر رحمت آورید: ثروتمند یک قوم که فقیر شده باشد، بزرگ یک قوم که خوار شده باشد و دین‌شناسی که بازیچه دست جاهلان قرار گرفته است. گویند شخصی به محضر پیامبر (ص) رسید و گفت: ای پیامبر خدا قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پیامبر فرمود: برای آن روز چه فراهم کرده‌ای؟ پاسخ داد که نماز و روزه بسیاری ندارم، تنها خدا و رسولش را دوست می‌دارم؛ پیامبر فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» (همان: ۱۵۵) آدمی همراه کسی است که دوستش می‌دارد:

گفت: المرء مع محبوبه

لا يُفكُّ القلب من مطلوبه (۲۴۷/۵)

عشق و محبت و احترام پیامبر نسبت به زن

مولانا در چند مورد به استناد سخنان و رفتار پیامبر، درخصوص زنان و توجه و احترام و عشق‌ورزی نسبت به آنها سخن گفته است؛ از جمله به رابطه عاشقانه و صمیمانه همراه با احترام آن حضرت با یکی از همسرانش، عایشه، اشاره می‌کند و می‌گوید:

مصطفی آمد که سازد همدمی
کلمینی یا حمیرا، کلمی! (۱۹۷۲/۱)
و در جای دیگر می‌گوید:
آنکه عالم بنده گفتش بُدی
کلمینی یا حمیرا می‌زدی (۲۴۲۸/۱)

«کلمینی یا حمیرا» و در بعضی منابع، «کلمینی یا عایشه» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۲۰): ای

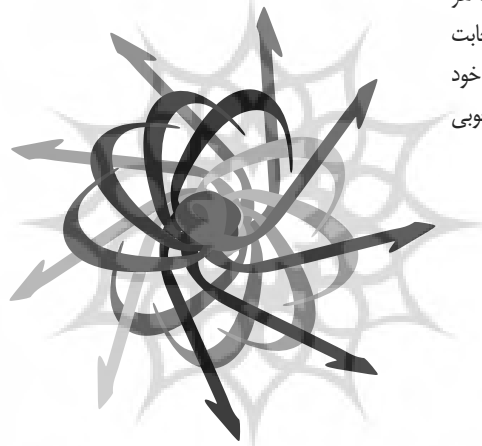
حمیرا یا من سخن بگو، از احادیث مشهور است و از آنجا که اساساً نیاز به همدل و همدم و گفت‌وگوی دوستانه و عاشقانه با او، یکی از علت‌های زناشویی است و این نیاز متقابل، تنها به وسیله جنس مخالف تأمین می‌شود، مولانا می‌گوید پیامبر از آن روی که انسان بود، گاهی در این عالم احساس تنهایی می‌کرد و در جست‌وجوی یک همدم، عایشه را خطاب قرار می‌داد و از او می‌خواست که فارغ از هر چه با ایشان حرف بزند، البته، خود نیز به عایشه توجه داشت و از گفت‌وگوی با وی لذت می‌برد. مولانا در جای دیگر و به استناد آیه ۱۸۸ سوره اعراف، می‌گوید یکی از اهداف خداوند در آفرینش زن، آرامش مرد بود و بر این اساس، آدم (ع) نمی‌توانست بی‌نیاز از حوا باشد؛ بنابراین، طبیعی است که پیامبر اکرم (ص) نیز با آن مقام، چون انسان بود، خواهان گفت‌وگوی صمیمانه و بی‌تکلف با عایشه، همسر خود، باشد:

چون پی «یسکن الیها» آفرید

کی تواند آدم از حوا برید؟

آنکه عالم بنده گفتش بُدی

کلمینی یا حمیرا می‌زدی (۸/۱ و ۲۴۲۶)



در خصوص علاقه و توجه به زن و همدلی با او، از پیامبر حدیث دیگری هم نقل شده است: «حُبِّبَ إِلَيَّ النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۶۸)؛ زنان و بوی خوش مورد علاقه منند و [حال آنکه] روشنایی چشم من در نماز است. آوردن این هر سه با هم و در یک حدیث، کمال اهمیت آنها را در نظر پیامبر نشان می‌دهد و حاکی از وجود رابطه میان آنها می‌تواند بود. به این حدیث نیز در مثنوی اشاره شده است، هر چند مولانا «بوی خوش» نقل شده در حدیث را تأویل کرده است:

برنمی‌داری سوی آن باغ گام
بوی افزون جوی و کن دفع ز کام
تا که آن بو جاذب جانت شود
تا که آن بو نور چشمانت شود
بهر این بو گفت احمد در عظات
دایماً قرّة عینی فی الصلوة (۲/۳۳۲۲ به بعد)

مولانا در جایی رعایت جانب زن را گوشزد می‌کند و او را پرتو حق می‌داند و نه فقط معشوق مرد:

پرتو حق است آن، معشوق نیست
خالق است آن گویا مخلوق نیست (۱/۲۴۳۷)

در جای دیگر نیز و به استناد گفته پیامبر که در خطبه حجّة الوداع مردان را به حسن سلوک با زنان سفارش کرد، خشونت علیه آنها را نکوهش می‌کند و می‌گوید در شب زفاف، عروس را به امانت به داماد می‌سپارند و امانت‌داری، یکی از شروط دیانت است:

شوی و زن را گفته شد بهر مثال
که مکن ای شوی، زن را بد گسیل
آن شب گردک نه ینگا دست او
خوش امانت داد اندر دست تو؟^۱ (۶/۳۹۵۴ و ۳۹۵۵)

البته حدیث مربوط به این دو بیت در کتاب احادیث مثنوی نیامده و ما

تأکید مولوی بر جنبه‌های بشری شخصیت پیامبر، آن هم با رویکردی اخلاقی و آموزشی و به دور از کلیشه‌های رایج، از آن حضرت چهره‌ای در خور تأسی ارائه کرده است که برای همه انسان‌ها و در همه دوران‌ها بسیار مغتنم و خواستنی است. از جمله موضوعات مربوط به شخصیت بشری پیامبر، که در مثنوی بازتاب دارند، مهربانی و مدارای نبوی، عشق و احترام پیامبر نسبت به زن و شادمانی و زیبایی دوستی آن حضرت است

تأکید مولوی بر جنبه‌های بشری شخصیت پیامبر، که در مثنوی بازتاب دارند، مهربانی و مدارای نبوی، عشق و احترام پیامبر نسبت به زن و شادمانی و زیبایی دوستی آن حضرت است

آن را از کتاب شرح جامع مثنوی استاد کریم زمانی، ذیل بیت ۳۹۵۵ دفتر ششم نقل می‌کنیم: «أوصيكم بالنساء خيراً فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَارٍ عِنْدَكُمْ... و أَنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ اللَّهُ...» (شما را به نیکی با زنان سفارش می‌کنم... چرا که آنان را به عنوان امانت خدا گرفته‌اید).

مولانا یک جا نیز مقام مادر را هم‌سنگ مقام اولیا و صاحب‌دلان می‌داند و حدیث نبوی «الْحَيَّةُ تَحْتَ الْأَمْهَاتِ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۱۵۷) را این گونه تأویل می‌کند که: پیامبر فرمود بهشت زیر پای مادران است، زیرا کارهایشان هم مقبول دل است و هم مقبول اهل دل و هم مقبول من، و چون حضرت حق از صاحب‌دلان و اولیا رضایت دارد، از آنها نیز راضی است و وعده بهشت را به ایشان داده است:

صد جوال زر بیاری ای غنی
حق بگوید دل بیار، ای منحنی
گر ز تو راضی‌ست دل، من راضی‌ام
ور ز تو معرض بود، اعراضی‌ام
با تو او چون است؟ هستم من چنان
زیر پای مادران باشد جنان
مادر و بابا و اصل خلق اوست

ای خنک آن کس که داند دل ز پوست (۵/۸۸۲ به بعد)

رعایت تناسب در انتخاب همدم و همشین

اساساً تناسب در هر چیزی، موجد زیبایی است و اقتضای سرشت هر موجودی نیز میل به کمال خود است و یکی از اسباب و لوازم این کمال جویی، یافتن نسبت میان خود و غیر خود است. درست به موجب همین خصیصه است که انسان و هر موجود دیگری، به گزینش دوست و همجنس و همسر و همدل دست می‌زند. مولانا با اشاره به حدیث نبوی می‌گوید: رابطه «معیت» میان دو کس وقتی حاصل می‌شود که بین آنها تناسب و هماهنگی و دوستی باشد؛ در این صورت، در هر دو جهان این رابطه ادامه خواهد داشت و گسسته نخواهد شد:

تا معیت راست آید، زان که مرد
با کسی جفت است کو را دوست کرد
این جهان و آن جهان با او بود
وین حدیث احمد خوش‌خو بود:
گفت المرء مع محبوبه
لا يُفك القلبُ من مطلوبه (۵/۷۴۵ به بعد)

چنان که پیش از این آوردیم، این بیت ناظر است به حدیث «المرء مع مَنْ أَحَبَّ»؛ آدمی همراه کسی است که دوستش می‌دارد.

پیش از این در خصوص احترام و توجه به زنان، حدیث «كَلِمَتِي يَا حَمِيرًا» را نقل کردیم. این حدیث با مطلب حاضر نیز ارتباط دارد و مولانا آن را در جهت یافتن همدم و هم‌زبان اهل هم به کار برده است:

مصطفی آمد که سازد همدمی
کلمتینی یا حمیرا، کلمی! (۱/۱۹۷۲)

در جای دیگر، به دوستی متقابل خداوند و بندگان اهل و حتی فراتر از



آن، دوستی خداوند جمیل با هر پدیدهٔ زیبایی اشاره می‌کند تا لزوم تناسب در میان همهٔ اجناس و طبقات را گوشزد کرده باشد:

او جمیل است و محبٌ للجمال
کی جوان نو گزیند پیر زال؟
خوب‌خویی را کند جذب این بدان
طبیات الطیبین بروی بخوان
در جهان هر چیز چیزی جذب کرد
گرم گرمی را کشید و سرد سرد... (۷۹/۲ به بعد)
که ناظر است بر حدیث «أَنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۴۲)

خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

شادمانی و بهجت پیامبر

پیامبر نیز همچون هر انسان دیگری از دیدن و شنیدن زیبایی‌ها و خوبی‌ها، شادمان و از زشتی‌ها و بدی‌ها آزرده‌خاطر می‌شده است. جلوه‌هایی از این شادمانی در چند جای مثنوی بازتاب داشته است از جمله، معروف است که پیامبر گاهی خسته می‌شد و اگر فرصت مناسب بود، به بلال، صحابی بزرگ و معروف، می‌فرمود: «أرْحنا يا بلال» یعنی با بانگ خوست ما را آرامش بده و شادمان کن؛ چرا که بانگ اذان، هم تمجید و تمجید خداوند است و هم اگر با صوت خوش ادا شود، شیرین و آرامش‌بخش است و موجب لذت شنیداری می‌شود:

جان کمال است و ندای او کمال
مصطفی گوید آن آرْحنا یا بلال
ای بلال، افزای بانگ سلسلت
ز آن دمی کاندر دمیدم در دلت
زان دمی کادم از آن مدهوش
گشت

هوش اهل آسمان بیهوش گشت (۱۹۸۶/۱ به بعد)

«یا بلال! أرْحنا بالصلاة» و نیز به صورت «فم یا بلال! فأرْحنا بالصلاة» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۲۱). این حدیث را مولوی جای دیگر و به گونه‌ای دیگر هم به کار برده است و می‌شود گفت آن را تأویل کرده است. با این کار، البته جنبهٔ دیگری از جوانب شخصیت پیامبر را وصف کرده است. می‌گوید پیامبر اسلام (ص) گاهی به علت حشر و نشر و نشست و برخاست با مردمان، به قبض روحی گرفتار می‌شد و برای رهایی از این حالت، به سفری روحانی که همانا نماز باشد، روی می‌آورد. در آن حالت به بلال می‌فرمود: أرْحنا...؛ یعنی با صدای خوش اذان، موجبات آرامش و آسایش و انبساط روحی ما را فراهم کن. فارغ از تأویل مولانا، این حدیث می‌تواند ناظر بر احساس بهجت و سرور خاطر پیامبر هنگام شنیدن صدای خوش اذان نیز باشد؛ یعنی حاکی از نگاه زیباپسندانه و هنرمندانهٔ ایشان حتی به مقولهٔ آواز و صوت خوش:

چون شود تیره ز غدر اهل فرش
باز گردد سوی پاکی بخش عرش
ز اختلاط خلق یابد اعتدال

آن سفر جوید کَرْحنا یا بلال
ای بلال! خوش‌نوای خوش‌صهیل
بر رو بزَن طبل رحیل... (۲۲۲/۵ به بعد)
زیبایی و زیبایی دوستی پیامبر
آن به خاک اندر شد و کل خاک شد
این نمک اندر شد و کل پاک شد
آن نمک کز وی محمد املاح است
زان حدیث با نمک او افصح است
این نمک باقی‌ست از میراث او
با توأند آن وارثان او، بجو (۲۰۰۳/۱ به بعد)

منظور مولانا از «آن» در بیت اول، دشمنان و منکران اولیاءالله است که وجودشان همچون جسم مادی، خاک می‌شود؛ در حالی که پاکان و اولیاء، گویی در نمک پاک شده و از ناپاکی میرا مانده‌اند. این همان نمک معنوی است که پیامبر اسلام (ص) در حدیث «كَانَ يُوسِفُ حَسَنًا وَكَيْفَى أَمْلَحُ» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۲۱)، خود را بدان وصف کرده است؛ یعنی یوسف خوب‌رو بود، ولی ملاحظت من بیشتر است. البته مولانا حدیث را و زیبایی و «نمک پیامبر» را تأویل کرده است و کاری با زیبایی ظاهری ندارد؛ اما حدیث بر زیبایی ظاهری آن حضرت نیز ناظر است و اساساً صرف توجه پیامبر به مقولهٔ زیبایی - حتی در قالب لفظ - نیز بسیار معتتم و ارزشمند و آموزنده است. از سوی دیگر، معروف است که پیامبر همیشه معطر بود و چهره‌ای ملیح و قامتی بلند و همواره لبخندی بر لب داشت و موهای خود را می‌بافت و از دو طرف می‌آویخت.

عطار در داستان شیخ صنغان (ماجرای به خواب دیدن مرید صادق پیامبر را) گوید:

مصطفی را دیدم می‌آمد چو ماه
در بر افکنده دو گیسوی سیاه
می‌خرامید و تبسم می‌نمود

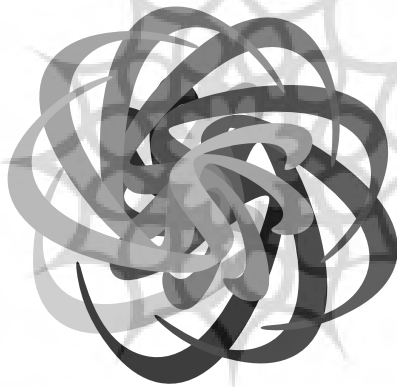
هر که می‌دیدش، درو گم می‌نمود (عطار، ۱۳۸۳: ۲۹۸)

در حدیث دیگری که پیش از این به مناسبتی نقل کردیم، نیز مولانا به حسن زیباپسندی و زیبایی دوستی پیامبر اکرم (ص) اشاره می‌کند و کمال این حسن را البته در وجود حضرت حق و از جانب او هم می‌داند:

او جمیل است و محبٌ للجمال
کی جوان نو گزیند پیر زال؟ (۷۹/۲)

عشق و محبت متقابل پیامبر و اصحابش

رابطهٔ پیامبر و اصحابش بسیار دوستانه و احترام‌آمیز و گاهی حتی عاشقانه بوده است. در مثنوی - چنان که تا اینجا دیدیم - چند بار به رابطهٔ ایشان با بلال حبشی اشاره شده است. سخن گفتن‌های پیامبر با



بلال هم به مهربانی ایشان در حق صحابه و بویژه بلال، ناظر است و هم علاقه و شیفتگی متقابل او و دیگر صحابه را نسبت به پیامبر نشان می‌دهد. ما برای گریز از تفصیل، تنها به همین مورد اشاره می‌کنیم. وقتی بلال حبشی - که برده‌ای بود - در آغاز اسلام آوردنش، زیر شکنجه‌های صاحب خود، فریاد می‌کرد و أحد أحد می‌گفت و از ابراز و اظهار علنی اسلام خود باکی نداشت، جناب ابوبکر او را نصیحت کرد که در مقابل کفار به ابراز علنی ایمان خود نیاز نیست؛ این قدر خود را مرعیان! بلال در ابتدا می‌پذیرفت؛ اما چون شیفته عشق نبوی بود، باز در نوبت دیگر چنین می‌کرد و همان شکنجه‌ها را متحمل می‌شد، تا بالاخره او را خرید و آزاد کرد. وقتی راز این کار بلال را از او پرسید، پاسخ داد:

تن به پیش زخم خار آن جهود
جان من مست و خراب آن ودود
بوی جانی سوی جانم می‌رسد

بوی یار مهربانم می‌رسد (۵۰/۶-۹۴۹)

گویی در پاسخ به همین شیفتگی‌های خالصانه است که پیامبر نیز پس از معراج، به بلال تبریک گفت و خبر خوش به او داد:

از سوی معراج آمد مصطفی

بر بالانش حبذا لی حبذا (۹۵/۶)

ماجرای بلال در مثنوی تحت عنوان «قصه احد احد گفتن بلال از محبت مصطفی (ع)...» (۸۸۴/۶ به بعد) مفصل آمده است. آنچه مورد نظر ما در بیان این مطلب است، حدیثی است که یکی از صورت‌های معروف آن، این است که می‌گویند: وقتی پیامبر از معراج باز می‌گشت، در میان جمع به بلال گفت: «یا بلال و حبذا لی»؛ یا گفت: «بلال! حدیثی پاریج عمل عملته فی الإسلام فانی سمعت دقّ تعلیک بین یدی فی الجنة» (زمانی، ۱۳۷۸: ۲۹۱). ای بلال، خوشا بر من! یا گفت: ای بلال، بهترین کاری را که در اسلام کرده‌ای، برایم بازگو کن؛ زیرا من صدای کفش‌های تو را در بهشت شنیدم. این بهترین کار بلال، البته در داستان مثنوی، می‌تواند ابراز عشق و ارادت او به ساحت مقدس پیامبر اسلام باشد؛ عشق و ارادتی که حتی شکنجه‌های طاق‌سوز کفار نیز مانع از ابراز آن نمی‌شد و اصل داستان مثنوی و حتی عنوان آن نیز بیانگر این عشق و البته محبت متقابل نبوی نسبت به اوست.

پی‌نوشت

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز.

۱. بیت معروفی است و منسوب به شیخ بهایی که:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی (ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۸۳: ص ۹)

۲. این کتاب مفید و مفصل، همان قرآن و مثنوی است (ر.ک: کتابنامه)

۳. مطابق کتاب احادیث مثنوی استاد فروزانفر، در مثنوی ۶۷۰ مورد به احادیث

و روایات اشاره شده، و در فهرست آقای کریم زمانی (جلد ۷ شرح جامع مثنوی،

فهرست و راهنما، صص ۶۵-۹۳) ۵۲۵ حدیث ضبط شده است. البته، بخشی از این اختلاف تعداد، مربوط به تکرار بعضی احادیث در مواضع مختلف مثنوی است که در منبع اخیر محاسبه نشده است.

۴. بیت‌های نقل شده در این مقاله، از مثنوی تصحیح استاد نیکلسون است.

۵. نام مبارک «محمد» به ترتیب در سوره‌های آل عمران: ۱۴۴، احزاب: ۴۰، محمد: ۲ و فتح: ۲۹ آمده است.

۶. احادیث این بخش از مقاله، عموماً از کتاب احادیث مثنوی استاد فروزانفر نقل شده است و در ترجمه برخی از آنها نیز از کتاب احادیث و قصص مثنوی، که ترجمه و تنظیم آقای حسین داوودی از دو کتاب احادیث مثنوی و مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی استاد فروزانفر است، سود برده‌ام. ضمناً، از آنجا که منابع این احادیث در کتاب استاد فروزانفر آمده است، نیازی به نقل دوباره آنها در این مقاله دیده نشد. خواننده محترم برای این منظور می‌تواند به ذیل هر حدیث در کتاب یادشده مراجعه کند.

۷. حمیرا (زن سرخ‌روی و سپیدروی)، لقبی بود که پیامبر (ص) به عایشه، همسرش - دختر ابوبکر - عطا کرد. در این لقب اعطائی پیامبر، لحنی عاشقانه و صمیمانه احساس می‌شود و به هر حال، لقبی است که ناظر بر زیبایی عایشه و در عین حال، زیبایی‌پسندی پیامبر تواند بود.

۸. «بدگسیل» در بیت پیشین، به معنی ناسازگار به کار رفته و «کردک» به معنی شب زفاف و «ینگه» (ینگه) - که اصلاً واژه‌ای ترکی است - به زن یا زانی می‌گفتند که عروس را به وظایف زناشویی آشنا می‌کرد (از توضیحات شرح جامع مثنوی کریم زمانی، پاورقی ذیل همین بیت، دفتر ششم، صفحه ۱۰۲۰)

۹. منظور از «دل»، مجازاً یا به قاعده حذف مضاعف، صاحب‌دل است؛ زیرا رضایت دل از خودش بی‌وجه است.

کتابنامه

- ابراهیمی، میرجلال، ۱۳۷۹، شرح تحلیلی اعلام مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی. چاپ اول، تهران: اسلامی.
- حسین اصفهانی، عمادالدین، ۱۳۴۵، تاریخ انبیا از آدم تا خاتم. تهران: اسلامی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین - مختاری، سیامک، ۱۳۸۳، قرآن و مثنوی (فرهنگ‌واره تأثیر آیات قرآن در ابیات مثنوی). چاپ اول، تهران: قطره.
- خزائی، محمد، ۱۳۵۵، اعلام قرآن. تهران: چاپ سوم، امیرکبیر.
- داوودی، حسین، ۱۳۸۱، احادیث و قصص مثنوی. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- زمانی، کریم، ۱۳۷۸، شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر ششم، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.

_____، ۱۳۸۲، شرح جامع مثنوی معنوی (فهرست راهنما). چاپ سوم،

تهران: اطلاعات.

- عطار، فریدالدین محمد، ۱۳۸۳، منطق‌الطیر. مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اول، تهران: سخن.

- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۴۷، احادیث مثنوی. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۶۸، مثنوی معنوی. تصحیح نیکلسون. چاپ

ششم، تهران: مولی.